

## رابطه بین دکترین علت با نظریه عوض در حقوق قراردادها

امیدغلامعلی تبارفیروزجایی

دانشجوی دکتری دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران

---

### چکیده

دکترین علت در حقوق، به معنای برعهده گرفتن تعهد در برابر دیگری است. لذا برخی از حقوقدانان بر این اعتقادند که نظریه عوض با دکترین علت رابطه تنگاتنگ داشته و متأثر از دکترین علت می‌باشد چرا که عوض چیزی است که به عنوان بدل، در مقابل تعهدی داده می‌شود؛ اما با بررسی محتوای نظریه عوض پی خواهیم برد که به لحاظ مبنایی و شکل‌گیری با دکترین علت تمایز داشته و قابل جمع نمی‌باشد.

واژه‌های کلیدی: دکترین علت، نظریه عوض، تعهد

---

## ۱- مقدمه

همانطور که می دانیم، انسان عاقل، کار بی هدف انجام نمی دهد؛ انگیزه‌های جاذب می بایست وجود داشته باشد تا اراده را با خود ملزم سازد. این انگیزه، اساس نظریه علت را تشکیل می دهد. طرفین قرارداد برای رفتن به زیر بار تعهد، هدفهای مختلفی را دنبال می کنند؛ هدف یکی خرید خانه، یکی سرمایه گذاری مال بدست آمده در بانک و دیگری می تواند تأمین یک نیاز خاص باشد؛ اما هیچ یک از این موارد، علت محسوب نمی شود. علت امری است نوعی که به خاطر رسیدن به آن، شخص خود را ملتزم می کند و «این علت همواره نسبت به همه اشخاص در مصادیق هر نوع عقد یکی است که عبارت است از بدست آوردن چیزی که طرف دیگر متعهد به تسلیم آن می گردد (شهیدی، ۱۳۹۰ ص ۳۳۳).

همچنین در حقوق انگلیس واژه مشابه (عوض) برخی از جنبه های این مفهوم را می پوشاند. (زیمرن، ۲۰۰۴ ص ۵۵۳) این دکترین بر این نکته دلالت دارد که یک تعهد، حتی اگر به طور جدی مورد قصد متعهد له قرار گیرد و پذیرفته شود الزام آور نخواهد بود، مگر اینکه او چیزی در قبال این تعهد بپردازد یا متعهد به پرداخت آن گردد یا اینکه کاری انجام شود (بوش، ۲۰۰۲ ص ۷۶)، لذا به جهت مشابهتی که با دکترین علت داشته می بایست این نظریه نیز مورد بررسی قرار گیرد.

## ۲- نظریه ی علت

نظریه علت مفهوم ناشناخته در حقوق است و نویسندگان حقوقی کمتر به آن پرداختند لذا در این مقاله سعی گردیده به بررسی این نظریه و مفهوم مشابه دیگری در حقوق تحت عنوان نظریه عوض مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد

## ۲-۱- مفهوم نظریه علت

علت در لغت به معنای سبب، باعث، درد و بیماری، انگیزه، عذر و بهانه به کار رفته است (عمید، ۱۳۸۱ ص ۱۲۶۱). به عبارتی، علت، امری است که به محض وقوع آن، چیز دیگری بدون این که تأخیری رخ دهد به دنبال آن واقع شود و آن چیز دیگر را معلول گویند. مثلاً قصد انشاء، علت ایجاد یک یا چند اثر حقوقی است به همین جهت می گویند: "بین انشاء و اثر آن (منشأ) یک آن هم فاصله واقع نمی شود".

از نظر حقوقی، علت عبارت است از هدف مستقیمی که برای وصول به آن، شخص خود را متعهد می کند. مثلاً، اجرای تعهد در عقدی که برای طرفین ایجاد تعهد می کند، علت عقد محسوب می شود. این هدف، نوعی است یعنی نوع مردم در این گونه عقود این هدف را دارند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶ ص ۴۶۶).

علت چنان که گفته شده مقصود بلافاصله و مستقیمی است که متعهد را وادار به تعهد می نماید، به طوری که هرگاه اشتیاق رسیدن به آن مقصود برای متعهد نبود، هیچ زمان خود را دچار بار سنگین تعهد نمی نمود؛ بنابراین، رابطه ی علت و تعهد چندان است که هرکجا علت نباشد، تعهد موجود نیست و اثر قانونی ندارد (امامی، ۱۳۵۵ ص ۲۱۹ و بهرامی احمدی، ۱۳۹۰ ص ۳۰۲).

البته در تعریف نظریه علت باید به این نکته توجه نمود که منظور از علت، علت غایی است نه علت در معنای فاعلی آن. از منظر حقوقی، علت به اقسام ذیل تقسیم می گردد:

(۱) علت فاعلی: علت در این معنا، به چیزی اطلاق می شود که چیز دیگری را به وجود آورد و عدم آن مساوی با عدم شیء باشد (خندان، ۱۳۹۱ ص ۱۱۰) به عبارت دیگر، علت در این معنا موجب و پدید آورنده معلول خویش است. در این قسم از علت می توان دو نوع ذیل را از هم تفکیک نمود:

- علت قراردادی: واضع یا قانون گذار، امری را علت امر دیگری قرار داده است؛ همانند عقود که بر اساس وضع قانون گذار، علت تملک قرار داده شده است.
- علت طبیعی: که در طبیعت، علت وجود یا عدم چیز یاست؛ مانند سرمای شدید که علت یخبندان است.

۲) علت غایی: علت غایی، هدف یا مقصد اصلی یک عمل یا موضوع را تشکیل می دهد. که شامل دو قسم: علت نوعی (مستقیم) و علت شخصی (غیرمستقیم) است. به طور مثال، علت یا هدف مستقیم بایع، تملک ثمن و هدف غیر مستقیم او از وصول ثمن، خرید خانه است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶ ص ۱۱) با توجه به تعریف نظریه علت که در ابتدای این مقاله مطرح گردید، مفهوم فاعلی علت در مورد این نظریه صادق نمی باشد. در این نظریه، ما به دنبال کشف مقصود نوعی طرفین از انعقاد قرارداد یا به عبارت دیگر، درک علت غایی آنها در به عهده گرفتن تعهد هستیم، نه کشف سبب ایجاد تعهد آن دو. حقوقدانان فرانسه برآنند، هر قراردادی که از توافق به وجود می آید دارای علت است؛ زیرا هر کسی تعهد می نماید و امری را بر ذمه می گیرد، به منظور رسیدن به مقصود بلافصل و مستقیمی است که از آن حاصل می شود و آن مقصود، علت تعهد می باشد. نظریه ی مزبور، از حقوق رومی سرچشمه می گیرد. در حقوق رم برای آن که قراردادی معتبر شناخته شود و ایجاد تعهد نماید، باید دارای علتی باشد (امامی، ۱۳۵۵ ص ۲۱۸).

علت نسبت به انواع قراردادها مختلف است؛ زیرا علت در قرارداد، بستگی تامی به طبیعت حقوقی آن دارد و چون هر نوع قرارداد دارای طبیعت حقوقی مخصوصی می باشد، این است که هر نوع از قرارداد علت مخصوصی را دربردارد (امامی، ۱۳۵۵ ص ۲۱۹) ولی در هردسته از قراردادها، علت همانند است؛ یعنی در قراردادهایی که طبیعت حقوقی یکسانی دارند، علت یکسان است؛ بنابراین، اگرچه علت در عقود غیرمعوض، با علت در عقود معوض، فرق می کند ولی در درون مجموعه ی عقود معوض، علت همانند است و در مجموعه ی عقود غیرمعوض نیز به همین ترتیب است (بهرامی احمدی، ۱۳۹۰ ص ۳۰۳-۳۰۲). قبل از ورود به بحث، شایسته است علت با مفهوم جهت تعهد، مورد مذاقه قرار گیرد تا دامنه بحث روشن گشته و تمیز داده شود.

## ۲-۲- تفکیک علت از جهت

در مواد قانونی و نوشته های حقوقی به دو کلمه «جهت» و «علت» بر می خوریم. دانستن معانی دقیق و تفاوت های این دو اصطلاح ضروری است؛ چرا که در بسیاری از موارد، بین این واژه ها خلط می شود و یکی را به جای دیگری به کار می برند؛ من جمله قانون مدنی فرانسه که در بند ۴ ماده ۱۱۰۸ و مواد ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۳، علت مشروع به عنوان چهارمین شرط اساسی صحت معامله معرفی شده و این سبب در برخی از این مواد (۱۱۰۸ و ۱۱۳۱ ق.م.فرانسه) به تعهد و در برخی دیگر (۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ ق.م.فرانسه) به قرارداد نسبت داده شده است.

ناگفته نماند که این وضع قانون گذاری، مورد انتقاد بسیاری از نویسندگان حقوق مدنی فرانسه قرار گرفته است. به عقیده ایشان، نویسندگان قانون مدنی فرانسه، همان اشتباهی را که در مخلوط کردن موضوع عقد و موضوع تعهد، مرتکب شده اند در مورد علت عقد و علت تعهد تجدید کرده اند (شهیدی، ۱۳۹۰ صص ۳۳۳-۲۲۵).

در حقوق فرانسه، در مورد این دو اصطلاح، دو عنوان مختلف وجود دارد: به یکی *cause de contract* و به دیگری *cause de l' obligation* می گویند که ترجمه ی تحت اللفظی آن ها را به فارسی «علت قرارداد» و «علت تعهد» گفته اند (صفایی، ۱۳۸۵:۱۳۸). در اصطلاح حقوقی زبان فارسی، از آن چه فرانسویان علت عقد یا علت قرارداد گفته اند به «جهت» یا «داعی» و از آن چه به آن علت تعهد گفته اند به «علت» یا «سبب» تعبیر شده و ما نیز همین اصطلاحات را ترجیح داده و در این یادداشت ها به کار می بریم (بهرامی احمدی، ۱۳۹۰ ص ۳۰۲).

هر دو اصطلاح به انگیزه طرفین قرارداد و محرک اراده آنان برای ایجاد قرارداد و تعهد ارتباط دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۴۶). منتها منظور از جهت، داعی و انگیزه ای است که هر یک از طرفین را وادار به تشکیل عقد می کند؛ مثلاً جهت معامله یا هدف شخصی که خانه خود را می فروشد، ممکن است خرید خانه دیگر یا رفتن به مسافرت و یا سرمایه گذاری در امر بازرگانی، با ثمن معامله باشد (شهیدی، ۱۳۹۰ ص ۳۳۲) ولیکن علت، امری است که به خاطر رسیدن به آن شخص خود را ملتزم می کند (ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۴۱) و به ملاحظه ی عوض متقابل و فراهم آمده در هر قرارداد، محدود و خلاصه می شود؛ چنان که در عقد بیع، فروشنده تعهد می کند مالی را به خریدار تسلیم کند، برای اینکه چیزی به عنوان ثمن دریافت دارد و خریدار تعهد

می کند چیزی بپردازد، برای این که در ازای آن، مبیع را به دست آورد؛ به عبارتی علت تعهد فروشنده به انتقال مال، دست یافتن به قیمت است و علت تعهد خریدار به پرداخت ثمن، دارا شدن مبیع. لذا در عقود دو تعهدی (ملزم طرفین)، موضوع تعهد هر یک از طرفین عقد، علت تعهد دیگری است و این تعهدات متقابل و همبسته هستند.

بدین ترتیب جهت، امری خصوصی و فردی است که در هر قرارداد و برای هر یک از طرفین، به تناسب وضعیت شخصی و شرایط اقتصادی متفاوت است؛ ولی علت یا سبب، امری جدا از انگیزه های شخصی معامله کننده و در هر سنخ از قراردادها یکسان است و جنبه نوعی دارد؛ یعنی برحسب قرارداد (معوض، بلا عوض) تغییر پیدا می کند نه بر مبنای تغییر طرفین قرارداد (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۴۶ و صفایی، ۱۳۸۵ ص ۱۳۹-۱۳۸ و شهیدی، ۱۳۹۰ ص ۳۳۳-۳۳۲) از سوی دیگر جهت، دواعی دور و نامستقیم تعهد است، حال آنکه علت، به انگیزه ی مستقیم و بی واسطه ی تعهد در درون عقد اختصاص می یابد (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۴۶) گروهی از نویسندگان نیز، جهت را دلیل احتمالی و شخصی برای هر یک از طرفین قرارداد معرفی نموده اند و علت را مقصد اساسی و جزء لایتجزای اراده ی ظاهری موجد عقد دانسته اند. بنا بر این نظر، هرگاه انگیزه، دلیل مشخص و قطعی توافق طرفین باشد همان علت خواهد بود (ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۴۱). برخی نیز با تفکیک میان شرایط صحت عقد، بین جهت و علت قائل به تمایز شده اند. با این توجیه که جهت، از جمله شرایطی است که در تحقق عقد، جنبه بیرونی دارد و خارج از قرارداد (مستقیماً به ساختمان درونی و فنی عقد ارتباط ندارد) بلکه به دلایل دیگر و به طور غیرمستقیم در عقد دخالت می نماید، من جمله مشروعیت جهت. در مقابل، آنچه رکن تعهد و از شرایط صحت معامله به شمار می آید، علت است که با ساختمان فنی عقد در هم آمیخته و بدون آن عقد بنیانی نخواهد داشت؛ چراکه علت، مربوط به ذات و درون عقد می باشد و همین عامل است که مبنای التزام در قراردادها را توجیه می کند؛ به همین دلیل تعبیر «سبب فنی» برای علت نوعی تعهد و «سبب مصلحی» برای جهت شخصی به کار برده شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۴۶ و ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۱۴۱). ماده ۱۱۳۱ قانون مدنی فرانسه که مقرر می دارد که تعهد بدون جهت، هیچ گونه اثری نمی تواند به بار بیاورد نیز، نشان دهنده ی این مسئله است (صفایی، ۱۳۸۵ ص ۵۲). این فکر، ناشی از تمایل به محدود کردن اختیارات قاضی در بازرسی صحت و اعتبار قرارداد است: قاضی می تواند عناصر و ارکان قرارداد را در نظر بگیرد و هدف معامله کننده را بر حسب آنچه وارد قلمرو قرارداد شده است کنترل کند؛ لیکن نمی تواند در اعماق وجدان طرف معامله به جست و جو بپردازد و اغراض و دواعی را که جنبه ی شخصی و خصوصی دارد و وارد حوزه ی قرارداد نشده است، منشأ اثر قرار دهد (صفایی، ۱۳۸۵ ص ۵۱). در مورد تقدم و تأخر جهت و علت بر یکدیگر، دکتر کاتوزیان بر این نظرند که جهت، امری است سابق بر توافق دو اراده که در ضمیر پنهان می ماند؛ در حالی که هدف از قرارداد (علت) در آینده محقق است و عقد برای رسیدن به آن واقع می شود (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۴۹). این در حالی است که آقای سلجوقی معتقدند که علت، بالقوه قبل از قصد و رضا موجود است؛ چرا که غایت انجام هر معامله ای است و خود باعث تحریک قصد و ایجاد رضا می گردد، منتهی پس از وقوع معامله فعلیت می یابد (سلجوقی ۱۳۷۰، ص ۶۵). دکتر بهرامی نیز این گونه توجیه می کنند که علت هرچه باشد، جهت یک مرحله بعد از آن است. مثلاً کسی مالی به دیگری هبه می کند، علت این هبه، دارا نمودن اوست ولی جهت آن، ممکن است ثواب اخروی، ریا و یا یک انگیزه ی نامشروع و نظائر آن باشد (بهرامی احمدی ۱۳۹۰، ۳۰۳) که به نظر می رسد که ایشان در این خصوص بین عقود معوض و غیرمعوض قائل به تفکیک نباشند. در تفاوت بین جهت و سبب افزوده می شود که اگر شخص، طرف مقابل را از انگیزه ی خود مطلع سازد و بر آن توافق صورت گیرد، در صورتی که قرارداد از وصف مورد نیاز آن انگیزه تخلف کند و امکان تحقق جهت و انگیزه را از بین ببرد، در این صورت، ضمانت اجرای فسخ قرارداد پیش می آید. مثلاً شخصی زمینی را برای ساختن مدرسه و یا مؤسسه ویژه ای جست و جو می کند. فروشنده ای زمینی را معرفی و با آگاهی از قصد خریدار و با توافق بر انگیزه ی او، زمین را به وی می فروشد. پس از معامله، معلوم می شود که مبیع برای احداث بنای مورد نظر، مناسب نیست. از آنجا که زمین مزبور، به طور مطلق مورد معامله قرار نگرفته بلکه برای احداث مدرسه خریداری شده است؛ لذا خریدار، حق فسخ معامله را خواهد داشت که البته این سخن در صورتی است که عدم تحقق جهت، به دلیل عدم قابلیت مورد معامله برای تحقق آن باشد وگرنه موجب حق فسخ نیست. این در حالی است که ضمانت اجرای فقدان علت، بطلان آن تعهد است (امامی ۱۳۵۵، ۲۲۲ و

بهرامی احمدی، ۱۳۹۰ ص ۳۱۵-۳۱۴). در نهایت، جهت در معامله و تعهد، ذاتاً عامل حقوقی نیست بلکه در زمره ی تصمیماتی است که هر شخص در قضایای زندگی اجتماعی خود اتخاذ می کند و هرگاه در معامله ای تصریح گردد، اثر حقوقی خاصی بر آن مترتب می گردد؛ ولیکن علت در قرارداد، اساساً عاملی حقوقی است که اراده ی طرفین بر آن بنا گردیده و بدون وجود آن، قرارداد، فاقد هدف غایی می گردد.

به عبارتی، علت تعهد یکی از عناصر تشکیل دهنده ی قرارداد و مربوط به ماهیت عقد است، لذا ضرورتاً متعاملین از آن آگاهی دارند؛ برعکس، جهت و داعی طرفین قرارداد ممکن است برای طرف دیگر مجهول باشد (سلجوقی، ۱۳۷۰ ص ۶۵-۶۴ و صفایی ۱۳۵۰ ص ۵۲-۵۱).

### ۳- دلایل موافقان و مخالفان نظریه علت

#### ۳-۱- دلایل مخالفان

نظریه علت مورد انتقاد شدید بعضی از علمای حقوق واقع شده است. معروف ترین این مخالفان، پلانیول حقوقدان معروف فرانسوی بوده است. دلایل مخالفان این نظریه به شرح زیر است:

#### ۳-۱-۱- اشتباه بودن نظریه علت

در قراردادهای معوض، تعهد یک طرف نمی تواند علت تعهد طرف مقابل باشد؛ چرا که از لحاظ منطقی، علت یا سبب می بایست مقدم بر معلول خود باشد و دو تعهد، که یکی علت و دیگری اثر است نمی تواند با هم به وجود آید. همچنین این ادعا که تعهد هریک از طرفین، علت و معلول تعهد طرف مقابل است ما را دچار دور باطل می گرداند به نقل از کاتوزیان (۱۳۸۸ ص ۲۴۱) در قراردادهای غیر معوض نیز قصد بخشش علت تعهد نیست؛ زیرا نمی توان آن را نامشروع و خلاف اخلاق تلقی نمود و قرارداد را به آن سبب باطل اعلام کرد. اگر بخواهیم حکم به بطلان قراردادی به دلیل علت نامشروع بدهیم، نیازمند جستجو در اغراض و دواعی طرفین هستیم و علت در این نوع قرارداد از اغراض و دواعی جدا نیست (صفایی، ۱۳۵۰ ص ۵۳)

#### ۳-۱-۲- بی فایده بودن نظریه علت

لحاظ علت در تعهد، مصنوعی و ساختگی است و از نظر تحلیلی، نظریه های دیگری همانند رضا، اراده و موضوع عقد، می تواند جایگزین نظریه علت گردد. در قراردادهای معوض، چون موضوع تعهد یک طرف علت تعهد طرف مقابل است، اگر تعهد یکی از طرفین بدون علت باشد تعهد طرف دیگر فاقد موضوع و بدین سبب باطل خواهد بود؛ پس دیگر نیازی نیست تا به دلیل فقدان علت، عقد را باطل اعلام کنیم. در قراردادهای غیرمعوض نیز فقدان قصد بخشش مساوی با فقدان اراده و فقدان اراده خود به تنهایی کافی برای بطلان معامله است (همان). به عبارت دیگر، قصد بخششی که در واقع عین رضایت و اهت است، نباید به نام علت تعبیر گردد. در عقد غیرمعوض مثل هبه، تصور علت موهوم است، در این عقد فقط عنصر رضایت و اصل حاکمیت اراده وجود دارد نه عنوان دیگر (جوان، ۱۳۲۷ ص ۱۲۳)

#### ۳-۱-۳- تفسیر نادرست نظریه علت

نظریه علت، ریشه در حقوق روم دارد؛ اما امروزه، این نظریه، بر تفسیری غلط استوار است؛ زیرا رومیان علت را در معنای سبب (علت) فاعلی به کار می بردند. در حقوق روم برای ایجاد تعهد، وجود قالبهای ویژه ای به عنوان «عقود معین» الزامی بود که آن را علت می نامیدند. رومیان همچنین در دعوایی که فردی بر علیه استفاده کننده ی ناروا از مالش اقامه می کرد، اصطلاح علت را به کار می بردند؛ در این فرض، فرد متضرر با اثبات ادعایش می توانست معادل مال خود را پس بگیرد (مارتی و دیگران، ۱۹۶۲) به نقل از کاتوزیان، (۱۳۸۸ ص ۲۴۱) و صفایی (۱۳۸۵ ص ۵۲) در حالی که دوما نظریه ای فراهم آورد که با ریشه ی تاریخی این کلمه به کلی متفاوت بود؛ او در نظریه خود بیان می کند که تعهد یک طرف، علت تعهد طرف دیگرش است. در حالی که این معنا از علت با مفهوم رومی اش همخوانی ندارد. همچنین در حقوق روم، هر عقدی تنها می

باید در قالب عقود معین قرار گیرد تا معتبر دانسته شود و نیاز به عامل دیگری نبود؛ در صورتی که دوماً وجود علت تعهد را نیز به عنوان یکی از شرایط اساسی قرارداد ضروری دانست (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰)

### ۳-۲- دلایل موافقان

#### ۳-۲-۱- درستی نظریه علت

مخالفتان نظریه علت، آن را مستلزم دور باطل می دانستند. ولی باید دانست که در قراردادهای معوض اشکال دور هنگامی مطرح می گردد که منظور از علت، علت فاعلی باشد نه علت غایی. اگر علت را در معنای فاعلی آن در نظر بگیریم، بدیهی است دو چیز که همزمان پدید می آیند، یکی از آنها نمی تواند علت پدید آورنده دیگری باشد؛ زیرا که علت می بایستی سابق بر معلول باشد. ولی اگر علت در معنای غایی آن مدنظر باشد، اشکال مطرح شده وارد نخواهد بود؛ زیرا منعی وجود ندارد که یک طرف به خاطر دستیابی به امتیازاتی از ناحیه ی طرف مقابل، خود را متعهد کند. همچنین در مورد عقود غیرمعوض صحیح نیست که قصد بخشش را امری بیهوده و فاقد ارزش حقوقی بدانیم؛ زیرا همین قصد عامل مهمی در تفکیک این نوع عقود، از عقود معوض است. بدون قصد بخشش، قراردادهای غیرمعوض و مجانی وجود نخواهند داشت (صفایی، ۱۳۸۵، ص ۵۵)

#### ۳-۲-۲- مفید بودن نظریه علت

نظریه علت آنگونه که مخالفان پنداشته اند، بی فایده نیست؛ چرا که پذیرش این نظریه، منجر به حفظ تعادل در معاوضه و همبستگی میان تعهدات متقابل می گردد و از این طریق می توان فسخ قرارداد، در صورت از بین رفتن تعهد مقابل را توجیه نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۲۴۶)

مخالفتان بر این عقیده اند که در صورت فقدان علت برای تعهد یک طرف، تعهد طرف دیگر فاقد موضوع می شود؛ پس می توان قرارداد را به استناد فقدان موضوع باطل دانست نه به دلیل فقدان علت. این دریافت درست است ولی مخالفان بیان نمی کنند که چرا باید فقدان موضوع در تعهد یکی از طرفین، بطلان عقد و در نتیجه از بین رفتن تعهد طرف دیگر را به همراه داشته باشد. در مرحله انعقاد عقد، در صورتی که موضوع وجود نداشته باشد، عقد باطل می شود ولی اگر عقد به درستی انعقاد یافته ولی در مرحله اجرا، دستیابی به موضوع عملاً غیرممکن گردد، بر اساس نظریه علت، عقد باطل می شود. تنها با نظریه علت امکان توجیه این مسأله وجود دارد؛ اگر تعهدات متقابل علت یکدیگر نبودند، فقدان موضوع در تعهد یکی از طرفین، نمی توانست منجر به از بین رفتن تعهد طرف مقابل گردد (شهیدی، ۱۳۹۰، ص ۳۶۰) در کشورهایی که نظریه علت شناسایی نشده، اصل همبستگی تعهدات جایگزین آن گردیده است؛ در واقع کسانی که فایده ی نظریه علت را انکار می کنند، نتیجه ی حاصل از آن را می پذیرند بدون آنکه نامی از آن ببرند (صفایی، ۱۳۸۵، ص ۵۶)

در قراردادهای غیرمعوض نیز اگر چه از نظر عده ای، علت تعهد، قصد بخشش است ولی باید توجه داشت که منظور از قصد بخشش در این جا اراده ی بخشیدن نیست بلکه منظور این است که شخص واهب با اراده ای که بر بخشیدن مالش دارد می خواهد طرف دیگر عقد را مالک کند؛ به عبارت دیگر، مالک کردن طرف دیگر، علت اصلی تعهد واهب است که از قصد بخشش و اراده جدا می شود و به نظر می رسد که تسامح در به کارگیری لفظ مناسب، این ایراد را وارد آورده است (امامی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶)

#### ۳-۲-۳- صحت تفسیر از نظریه علت

اگرچه نظریه علت در طول تاریخ در معانی دیگری استعمال می شده است، ولیکن این امر دلیل نمی شود تا مهر تأیید بر پاره ای از انتقادات در این زمینه بزنیم. چنانکه به کار رفتن علت در حقوق روم به معنی علت فاعلی، برای رد درستی این نظر از دیدگاه تاریخی صحیح به نظر نمی رسد و هیچ مانعی وجود ندارد تا حقوق دانانی همچون دوما از حقوق کلیسا یا مجموعه نظرهای متداول آن زمان چنین نظریه ای را فراهم آورده باشند؛ حتی اگر نام این نظریه جدید خود را علت بنهند؛ به عبارت دیگر، اینکه یک لفظ یا عنوان حقوقی می تواند در زمان های مختلف، معانی جدیدی پیدا کند، امری دور از ذهن نمی باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۲۴۵)

### ۳-۲-۴- نظریات مطرح شده در خصوص علت

برای رهایی از بحث‌هایی که مخالفان نظریه علت در خصوص خلط آن با اراده و نیز اختلاط آن با موضوع عقد مطرح می‌کنند، عده‌ای از نویسندگان درصدد تبیین هرچه بیشتر این نظریه برآمدند به نقل از صفایی (۱۳۸۵ ص ۵۰).

#### ۴- نظریه نوعی

پیروان نظریه نوعی (مادی یا موضوعی)، علت را با توجه به جنبه‌ی اقتصادی آن توجیه می‌کنند و براساس آن، تعهدی که مالی را از دارایی متعهد خارج می‌کند، جز با ورود مالی به دارایی او قابل توجیه نیست و این‌دارا شدن به طور نوعی و موضوعی، بدون در نظر گرفتن جنبه‌های درونی و شخصی متعهد بررسی می‌شود. براساس این نظریه، علت از اراده به طور کلی جداست و اهمیت این دو عامل، در هر قراردادی متفاوت است. در هر قراردادی که ارزش علت بیشتر باشد از اهمیت اراده کاسته می‌شود و بالعکس. بدینسان، علت در قراردادهای معوض مهم تلقی می‌شود ولی در قراردادهای غیرمعوض ارزش خود را از دست می‌دهد و در این نوع از قراردادهای فقط اراده معتبر است (لویی لوکاس، اراده و جهت، به نقل از صفایی، ۱۳۸۵ ص ۵۷). گودمه، از پیروان این نظریه، علت را این‌گونه تعریف می‌کند: «... ارزش اقتصادی است که بخش مثبت دارایی بدهکار را فزونی می‌بخشد و افزایش دین (بخش منفی) ناشی از وجود تعهد را جبران می‌کند. ولی جهات (جهت) مجموع دلایل روانی است که رضای متعهد را برمی‌انگیزد و تعهد را توجیه می‌کند؛ جوهر علت (علت تعهد)، اقتصاد ی و نوعی است و جوهر جهت (جهت) روانی و شخصی «Gaudemet, Theorie generale des obligation» به نقل از کاتوزیان (۱۳۸۸ ص ۲۳۷) گودمه برای اینکه انگیزه‌ها و جهات شخصی در عقود رایگان، نقصی بر این تعریف وارد نکنند، معتقد است که علت، ویژه‌ی عقود معاوضی و از ارکان اصلی این گروه از قراردادهای است و از این نظر، تعریف او با نظریه‌ی مرسوم متفاوت است (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۳۸) ایرادی که بر این نظریه وارد است آن است که همه‌ی راه‌حل‌های حقوق موضوعه را توجیه نمی‌کند؛ در صورتی که برای علت تنها مفهومی مادی و نوعی قائل باشیم، نامشروع بودن علت، با نامشروع بودن موضوع عقد یکسان می‌شود. در این صورت دیگر نیازی به وجود نظریه علت برای بطلان عقد دیده نمی‌شود و استناد به نامشروع بودن موضوع، خود برای بطلان عقد کفایت می‌کند. در حالی که اگر برای علت مفهوم شخصی هم قائل باشیم این مشکل مطرح نمی‌گردد. ممکن است موضوع عقدی مشروع باشد ولی علت انعقاد آن نامشروع باشد که در این صورت علت معنای انگیزه و هدف را به خود می‌گیرد و بدین وسیله، از موضوع عقد متمایز می‌گردد.

یک علت صرفاً مادی و نوعی، نمی‌تواند نامشروع و مخالف اخلاق حسنه باشد و نیز نمی‌تواند بطلان قرارداد را براساس علت نامشروع توجیه کند. این خصوصیت، یعنی «صفت نامشروع» از اوصاف اعمال انسان است و فقط می‌توان آن را در دواعی طرفین جستجو کرد، درحالی‌که طرفداران این نظریه تنها به جنبه‌های اقتصادی برای توجیه علت، معتقدند (صفایی، ۱۳۵۰ ص ۵۸).

#### ۵- نظریه شخصی

از بزرگترین طرفداران این نظریه، هانری کاپیتان است. او در کتاب خود به نام «علت تعهدات»، به اصلاح و تعدیل نظریه‌ی مرسوم علت می‌پردازد و نظریه‌ی جدیدی را بنیان می‌نهد که به نئوکلاسیک معروف است. او در تعریف علت، بیشتر جنبه‌های شخصی و درونی را دخالت می‌دهد و علت تعهد را عبارت از انگیزه و هدف مورد نظر متعهد می‌داند و معتقد است برای آنکه این انگیزه در عقد مؤثر واقع شود، می‌باید به صورت مشترک وارد قلمرو قرارداد شود و به صورت مشترک مورد تراضی قرار گیرد؛ آنچه که جنبه‌ی خصوصی دارد و در تراضی دو طرف نیامده، نمی‌تواند محل توجه قرار گیرد و طرف دیگر را به رعایت تعهدات ناشی از آن پایبند سازد. از نظر او، علت یک عامل روانی است که از تجاوز اراده به قواعد

اخلاقی و نفوذ قراردادهای نامشروع جلوگیری می کند. «Capitant, De la Cause des obligation» به نقل از کاتوزیان (۱۳۸۸ ص ۲۳۳).

کاپیتان تئوری علت را، برای اجرای عقد ضروری می شمرد و براساس این توضیح نتیجه می گیرد که بدست آوردن اجرای تعهد متقابل، علت است و نباید اثر آن را به زمان انعقاد قرارداد محدود کرد (شهیدی، ۱۳۹۰ ص ۳۶۰). کاپیتان تلاش نمود تا به نظریه ی مرسوم علت، رنگ و بوی شخصی بدهد. او با طرح نظریات خود، برای اولین بار انگیزه و دواعی فردی را در مفهوم علت وارد نمود و منجر به خلط دو مبحث علت تعهد و جهت گردید. با وجود اینکه نظریات او به شدت از مفهوم سنتی علت فاصله گرفته است، ولیکن حقوقدانان عموماً نتایج او را مورد تأیید قرار داده اند؛ با این حال، عده ای از صاحب نظران، دو انتقاد ذیل را بر نظریه او وارد می دانند:

- وجود علت، تنها شرط انعقاد قرارداد است نه شرط تداوم آن؛ به همین دلیل، اوضاع و احوال لاحق بر انعقاد عقد که گاهی منجر به سقوط تعهد می گردد، ربطی به نظریه علت ندارد.
- رویه قضایی نیز نظریه ی کاپیتان را برای توجیه بطلان قراردادهای غیرمعمول دارای هدف نامشروع و خلاف اخلاق کافی ندانسته است «Marty et Raynaud, Droit Civil»، به نقل از صفایی (۱۳۸۵ ص ۵۹). این نکته را باید مدنظر قرارداد که پیروان نظریه شخصی تنها در مورد علت نامشروع تعهد از مفهوم شخصی استفاده کرده اند اما در خصوص فقدان علت می پذیرند که ملاحظه نفع مادی و نوعی متعهد از انعقاد قرارداد، به اندازه کافی ایجاد تعهد را توجیه می کند و دیگر نیازی به کاوش در انگیزه های خصوصی و گوناگون افراد نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۳۴). به همین دلیل است که در تحلیلات کاپیتان از نظریه علت، آثاری از پذیرش چهره نوعی علت هم به چشم می خورد.

#### ۶- نظریه های مختلط

عده ای از حقوقدانان بزرگ از جمله ژوسران و ریبر برای علت، جنبه های مختلفی قائل شدند و نظریه های مختلط یا مرکب را پدید آوردند (ر.ک: صفایی، ۱۳۵۰ ص ۵۹) در واقع، دکتترین معاصر بر مبنای نقشی که علت در قراردادها دارد، دو یا چند مفهوم برای آن قائل شدند؛ از یک نظر علت مفهومی شخصی و از نظر دیگر مفهومی نوعی دارد. حقوقدانان برای تفکیک این دو مفهوم مختلف علت از یکدیگر، اصطلاحات مختلفی به کار برده اند ولی در همه ی این اصطلاحات، «علت نامشروع» جنبه ی شخصی دارد و برحسب انگیزه های ویژه ی دو طرف قرارداد یا هرکدام از آن دو تغییر می کند، در حالی که در مورد «فقدان علت» یا «اشتباه در علت» سخن از مفهوم نوعی آن به میان می آید که در هر گروه از قراردادها یکسان است و به دواعی خصوصی طرفین ارتباطی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۲۳۷) ژوسران، جهت داخلی و نوعی قرارداد را در مقابل جهت محرک و فردی قرار می دهد، «Josserand, Course de Droit Civil» به نقل از کاتوزیان (۱۳۸۸ ص ۲۳۸) مازو علت تعهد را از علت قرارداد تفکیک کرده و بیان می کند که علت تعهد مفهومی نوعی دارد که در هر سنخ از قراردادها یکسان است ولی علت قرارداد در هر مورد باتوجه به انگیزه های فردی متفاوت است و باید انطباق آن با اخلاق و مصالح عمومی بررسی گردد، «Mazeaud, Lecons de Droit Civil» به نقل از صفایی (۱۳۵۰ ص ۶۰)، مارتی و رینو، «سبب، وسیله حمایت از اراده فردی» و «سبب، وسیله حمایت از نظم عمومی و اخلاق حسنه» را دو چهره جداگانه از سبب می دانند که بر اساس نقش خود، آثار متفاوتی دارند «Marty et Reynaud, Droit Civil» به نقل از کاتوزیان (۱۳۸۸ ص ۲۳۸)

پس براساس نظریات مذکور، علت تعهد یا جنبه ی نوعی علت، تقریباً همان علت در نظریه کلاسیک است. علت در این مفهوم همیشه در یک نوع قرارداد یکسان است ولی جهت یا جنبه ی شخصی علت، آن را به داعی و انگیزه نزدیک می کند. علت در این معنا در واقع عاملی متغیر و روانی است که ممکن است مشترک بین طرفین بوده و در مورد آن توافق صورت گرفته باشد و یا اینکه تنها انگیزه و داعی یکی از طرفین قرارداد را تشکیل دهد (صفایی، ۱۳۵۰ ص ۶۱-۶۰)



## ۷- نظریه عوض

یکی از دکتربینی که در حقوق قراردادهای انگلیس مورد بحث بسیاری از حقوقدانان بوده و در کتب آنها مورد بحث قرار گرفته است نظریه عوض می باشد که در مقایسه با نظریه علت که در برخی از کشورهای اروپایی به طور گسترده مطرح گردید بعنوان نظریه عوض از قرن شانزده میلادی در حقوق انگلیس مورد بحث قرار گرفت. این نظریه، از اصل قدیمی (شی در مقابله شی) اقتباس گردیده نویسندگان آن را به (معامله در مقابل مبادله) و (تعهد در مقابل متعهد) ۹ و امثال آن تعریف کرده اند.

### ۷-۱- مفهوم نظریه ی عوض

عوض، چیزی است که به عنوان بدل، در مقابل تعهدی داده می شود (ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۴۷) و همان طوری که قبلاً در بحث از نظریه ی علت بیان شد، هر عمل حقوقی که انجام می گیرد و تعهد می شود، برای رسیدن به «عوضی» است که آن عوض، مقصود بلاواسطه از انجام آن عمل حقوقی است. این مقصود بلاواسطه، همان «علت» است که در فرهنگ حقوقی کامن لا «عوض» نامیده می شود و همان طور که گفته شد، تبلور مشخص علت، در عقود معوض است (بهرامی احمدی، ۱۳۹۰ ص ۳۱۲). به بیان روشن تر، عوض، دلیل اقتصادی وجود تعهد است که تنها چهره ی مادی و نوعی دارد. هر کجا که مالی از دارایی بدهکار خارج می شود، بایستی نفعی در برابر آن به دست آورد و تنها، به وسیله ی این عوض مادی است که می توان تعهد او را توجیه کرد. در معامله، طلبکار مدیون را به قبول معامله تشویق می کند. تشویق ممکن است جنبه ی پولی داشته باشد؛ مانند این که کشاورزی حاضر است برای تعهد ارائه ی سم علف کش، ۲۰ هزار تومان پرداخت کند؛ یا این که موضوع تشویق، تسلیم کالا یا ارائه ی خدمتی باشد. طلبکار برای تشویق مدیون به قبول تعهد، چیزی به او می دهد و متعهد، متقابلاً برای تشویق طلبکار، تعهد را می پذیرد. این تشویق در عقود معوض، دو طرفه است. در حقوق کامن لا، چیزی را که طلبکار برای تشویق متعهد به قبول تعهد می پردازد، عوض می دانند. براساس نظریه ی عوض یا معامله تا زمانی که طلبکار چیزی را در برابر تعهد مدیون نپرداخته باشد، تعهد ناقص تلقی می شود و نفوذ حقوقی ندارد؛ به عبارتی، لزوم قراردادی ناشی از عوض است (انصاری، ۱۳۹۰ ص ۳۱۸-۳۱۷). لذا، عوض، یک عمل مقابله به مثل است که از طرف متعهد له صورت می گیرد (ره پیک ۱۳۷۶، ۴۸) و ممکن است نفعی برای متعهد یا غرامتی بر متعهد له باشد (یک تعهد متقابل و یا عملی غیر از تعهد، یک مهلت، ایجاد، اصلاح یا لغو یک رابطه ی حقوقی) (ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۴۷). به طور مثال، در عقد بیع، عوض تعهد پرداخت مشتری، تعهد بایع به تسلیم مبیع است و این در واقع، ضرری است که بر بایع تحمیل می شود. از آن جایی که حقوق انگلستان، حقوق عرفی و مبتنی بر رویه ی قضایی و آرای دادگاه هاست؛ بنابراین، در چند سطر کوتاه به مصادیقی از «نظریه ی علت» در قالب «نظریه ی عوض» اشاره می شود:

- «لرد راندین» در دعوای «دانلوپ» در سال ۱۹۱۵، عوض را در معنای تحمل ضرر از سوی متعهد له تعریف نموده بود که مشابه همین تعریف، در نظریات قضات دیگر نیز مشاهده می شود.

- در «Privy council» خدمت مربوط به گذشته، به عنوان عوض پذیرفته شد.

- «مجلس لردان» در سال ۱۹۶۰، کاغذهای شکلات را به عنوان «عوض کافی» در قرارداد مربوط به واگذاری حق پذیرفت؛ بنابراین لازم نیست عوض کامل باشد. ممکن است با توافق طرفین برای اجاره ی ملکی که هزاران پوند ارزش دارد، فقط یک پوند پرداخت.

- «شورای مشاورین سلطنتی» در سال ۱۸۶۰، تعهد به نفع شخص ثالث را به عنوان عوض اعلام نمود.

- گرچه پرداخت بخشی از دین به عنوان عوض، در سال ۱۶۰۲ م، در دعوی معروف «Pinnel's case» رد شد، ولی بعداً در صورت تغییر شرایط و اوضاع و احوال پذیرفته شد.

- در مواردی دیده شده که دادگاه نفع معنوی را، به عنوان عوض در یک دعوی مادی پذیرفته است. مثلاً در دعوای «وایت علیه بلوات» در سال ۱۸۵۳، پسری در مقابل پدر تعهد کرده بود که اگر پدرش او را به خاطر سفته ای که از او داشت، تحت

تعقیب قرار ندهد، او نیز او را با شکایت از خود آزوده خاطر نمی‌کند. ولی دادگاه رأی داد که چون تعهد پسر، ارزش اقتصادی ندارد، نمی‌تواند عوض تعهد پدر قرار گیرد.

- در سال ۱۸۰۹، پرداخت مبلغ اضافی به کسی که به وظیفه‌ی قراردادی خود عمل می‌کند، به عنوان عوض پذیرفته نشد.

- در سال ۱۹۶۶، دادگاه پرداخت چک، به جای پول نقد، به عنوان عوض را رد نمود.

در پایان، می‌توان گفت که: در قالب این اصطلاح، توجه به رابطه‌ی علیت بین عوضین در فرهنگ حقوقی انگلیس نیز وجود دارد و در مجموع می‌توان گفت که «عوض» به همان نتایجی منتهی می‌شود که «علت» در حقوق فرانسه به آن می‌رسد، گرچه ممکن است رویه‌های قضایی این دو نظام متفاوت حقوقی، در مصادیق آن اختلاف نظرهایی داشته باشند (بهرامی احمدی، ۱۳۹۰ صص ۳۱۳-۳۱۱).

## ۷-۲- انتقاد وارد بر نظریه عوض

نظریه‌ی عوض، به طور کلی مورد قبول بسیاری از حقوقدانان نمی‌باشد و سعی شده است تا آن را مورد بازبینی قرار دهند. در ابتدا قاضی منسفیلد تلاش نمود تا با این وجه از نظریه‌ی عوض مقابله نماید که صرفاً نفع و ضرر می‌تواند در تشکیل یک عوض مؤثر باشد. وی با نارد کردن تعهدات اخلاقی به عنوان عامل الزامیه اجرای یک تعهد (فورمستون، ۲۰۰۰ ص ۹۵) در واقع نظریه‌ی عوض را به طور سنتی مورد انتقاد قرار داد اما ددگاه‌ها چنین انتقادی را نپذیرفتند.

انتقاد دیگر را پرفسور انیه وارد نموده است. او نظریه‌ی عوض را پر اهمیت نمی‌داند و بیان می‌دارد آن چه که به عنوان عوض مطرح می‌گردد ویژگی‌های یک نظریه را ندارد. به نظر او آن چه در نظریه‌ی عوض مطرح می‌گردد، مفهوم عوض نمی‌باشد، بلکه اثبات وجود عوض است. در حقیقت راه نظریه‌ی عوض را پر اهمیت نم‌داند و بیان می‌دارد آن چه که به عنوان عوض مطرح می‌گردد ویژگی‌های یک نظریه را ندارد. به نظر او آن چه در نظریه‌ی عوض مطرح می‌گردد، مفهوم عوض نمی‌باشد، بلکه اثبات وجود عوض است. در حقیقت راه‌های الزام تعهد جایگزین بیان مفهوم عوض گردیده است. لذا وجود عوض ضرورتی ندارد بلکه بایستی تعهداتی رایگان که قابل الزام نمی‌باشند را مورد بررسی قرار داد و از مفهوم عوض فاصله می‌گیرد. (عطیه، ۱۹۸۶ ص ۱۸۳) البته نظر فوق توسط پرفسور تریتل مورد نقد قرار گرفته است و وجود عوض را ضروری می‌داند. وی در مقاله‌ی خود این نظریات را نمی‌پذیرد و الزام تعهد را امری پچیده می‌داند (عطیه، ۱۹۸۶ ص ۴۳۹) انتقاد دیگری نیز توسط جیمز گردلی به شکل فوق مطرح گردیده است و بیان شده است نظریه‌ی عوض مانند یک وسیله عمل می‌نماید که به واسطه‌ی آن به صورت بی‌رحمانه‌ای سعی در مقابله با معاملات ناعادلانه می‌شود. (گوردلی و جیمز، ۲۰۰۰ ص ۱۸۶) البته نظریه‌ی عوض امروز به دنبال الزام حتی تعهدات بلاعوض می‌باشد که این راه حل از دیدگاه فوق پذیرفتنی نیست و عوض برای این منظور کارآیی ندارد لذا وی نه تنها وجود عوض را لازم نمی‌داند بلکه پیشنهاد می‌نماید تا برای مقابله با معاملات ناعادلانه، یک نظریه‌ی مستقیم انتخاب گردد که عادلانه یا ناعادلانه بودن قرارداد را بررسی نماید. نظریه‌ی عوض در دیدگاه مؤسسه یکنواخت سازی حقوق خصوصی؛ و اصول حقوق قراردادهای اروپایی نیز جایگاهی ندارد و این مؤسسه در بحث قرارداد معتبر برای ویژگی توجهی نداشته است. در ماده‌ی ۳.۱.۲. اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی، عوض به هیچ عنوان مطرح نمی‌باشد و قرارداد معتبر را این‌گونه تعریف می‌کند: (یک قرارداد، صرفاً با توافق طرفین بدون نیاز به هیچ چیز دیگری تشکیل، اصلاح و یا خاتمه می‌یابد). اصول حقوق قراردادهای اروپایی نیز در ماده‌ی ۲.۱۰۱ خود در شرایط تشکیل قرارداد چنین مقرر میدارد: (۱- یک قرارداد در صورتی تشکیل می‌گردد که: الف) طرفین قصد التزام قانونی داشته باشند. ب) به یک توافق لازم رسیده باشند. بدون نیاز به هرگونه دلیل بیشتری). در بخش دوم همین ماده نیز در خصوص نیاز به تشریفات قرارداد بیان می‌دارد: (۲- یک قرارداد برای تشکیل و با استناد به آن نیازی به نوشته بودن و همچنین هر شکل خاص دیگری ندارد. قرارداد با هر وسیله‌ای حتی شاهد نیز قابل اثبات است). به هر روی، نظریه‌ی عوض اگر چه در اصول مشترک کشورهای اروپایی پذیرفته نشده است و از سوی دیگر مورد انتقادات بسیاری قرار گرفته است، اما حقوق قراردادهای انگلیس از نظریه عوض متأثر می‌باشد. امروزه نیز دادگاه‌ها ترجیح می‌دهند به جای وجه به قصد طرفین به جستجوی عوض در قراردادها بپردازد.

## ۸- رابطه ی نظریه ی عوض و علت

برخی از حقوقدانان انگلیسی بر این اعتقادند که در بیان محتوای نظریه ی عوض، توجه به نظریه ی علت در معاملات بوده است و بین این دو رابطه ی تنگاتنگی وجود دارد؛ به عبارتی عوض به مانند یک مدل داخلی از نظریه ی علت مطرح شده و متأثر از نظریه ی علت بوده است. همان طور که قبلاً بیان شد، سبب تعهد (تئوری علت)، یکی از شرایط صحت معامله در حقوق فرانسه و در واقع، جزء لاینفک عقد محسوب می شود. زمانی که شخص تعهد می نماید، علت تعهد انگیزه ی مستقیم و بلاواسطه ی چنین فردی برای انعقاد عقد می باشد و این انگیزه، مبنای التزام در قرارداد را توجیه می نماید. علت نوعی در عقود معاوضی، در واقع، همان «عوض متقابل» در «تئوری عوض» است؛ زیرا در عقود معاوضی، آن چه سبب تعهد فرد می گردد، عوض متقابل است و از آن تحت عنوان «سبب یا علت» در «تئوری علت» بحث می گردد. در هر دوی این نظریات، تعهد مورد توجه است؛ به این معنا که در نظریه ی علت، خواسته اند تا هدف از پذیرش تعهد را بیابند و نه هدف از پذیرش عقد را. به همین سان، در نظریه ی عوض نیز آن چه بررسی می گردد، همان تعهد است و در این خصوص تفاوتی نمی نماید که آن را چه بنامیم، «جهت تعهد»، «علت تعهد»، «سبب تعهد» و ... همگی معنای واحدی را القا می کنند؛ بنابراین، همان طور که در تئوری علت، تعهد از انگیزه ی شخصی مجزا است؛ عوض نیز، در حقوق انگلیس وارد انگیزه نمی گردد و صرفاً به وجود تعهد در مقابل تعهد توجه دارد، صرف نظر از این که دلیل وجود چنین عوضی، چه انگیزه ای بوده باشد. به علاوه، همان طور که علت تعهد در عقود معوض یکسان است و با تغییر طرفین قرارداد، تغییر نمی کند؛ عوض نیز از آن جایی که صرفاً در عقود معوض مطرح می شود، در انواع مختلف عقود معوض، معنای واحدی را خواهد داشت. در حقوق قدیم انگلستان، تعهدات علی الاصول الزام آور نبودند و دادگاه ها الزام به انجام کلیه ی تعهدات را صحیح نمی دانستند، لذا تلاش نمودند تا برخی از تعهدات که در نظر ایشان قابل الزام به شمار می رفت را، با استفاده از این نظر الزام آور نمایند. به همین منظور، دادگاه ها نظریه ای را مطرح نمودند که مبتنی بر تعهد متقابل باشد. به دیگر سخن، برای آن که قراردادی الزام آور به وجود آید، ضروری است که در مقابل تعهد فرد، چیزی وجود داشته باشد که در منظر قانون ارزشمند محسوب گردد؛ بنابراین، نظریه ی عوض از این جهت، بی شباهت به نظریه ی علت نمی باشد که در آن، قراردادها، یا بایستی به شکل خاص باشند یا این که مقید به سببی. این موضوع که باید سببی برای ایجاد تعهد وجود داشته باشد، بسیار شبیه نظریه ی علت است. شاید به همین دلیل است که برخی اصطلاح «سبب» را در همان معنای «عوض» به کار برده اند؛ اما از سوی دیگر، نظر فوق مورد تردید قرار گرفته است؛ زیرا تفاوت این دو نظریه، در شکل گیری آن دو است؛ چرا که در دیدگاه حقوق فرانسه، تشریفات جهت الزام آور بودن یک تعهد، به این دلیل است که افراد بایستی به تعهدات خود ملزم باشند و تشریفات نمودن عقود بلاعوض، در جهت حمایت از افرادی است که نیت خیر خواهانه دارند و الزام آن ها ناعادلانه خواهد بود؛ لذا تعهدی که بدون سبب ایجاد گردد، از حمایت محروم می گردد. در طرف مقابل، در حقوق انگلیس، اصل بر عدم الزام است و دادگاه ها قاعده ای را ایجاد نمودند که مطابق آن، تعهدات به طور کلی لازم الاجرا نیستند و استثنای چنین قاعده ای را وجود عوض یا انجام برخی تشریفات دانسته اند (شریعت باقری ۱۳۹۰ صص ۵۰-۳۸). در نتیجه، اگرچه نتیجه ی دو نظریه، عدم الزام به اجرای تعهد بلاعوض و یا بدون علت است، اما از لحاظ مبنایی با یکدیگر متفاوتند. اضافه می گردد که در نظریه ی سبب یا علت، مقصود از سبب در واقع، نفعی است که در مقابل تعهد شخص عاید او می گردد اما در نظریه ی عوض، قضیه برعکس است؛ یعنی عوض در واقع، ضرر و تعهدی است که بر متعهد له، در مقابل تعهد متعهد تحمیل می شود (ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۴۹). لازم به ذکر است که از میان سه دیدگاه مطرح شده در تئوری علت (شخصی، نوعی، مختلط)، نظریه ی نوعی بودن علت که همان نگاه مادی به سبب است، شباهت عمده ای با تئوری عوض دارد.

مع الوصف، نظریه ی عوض گاه، در مواردی اعمال می شود که هیچ گونه تقابل اقتصادی وجود ندارد. به عبارت آخری، در مواردی عوض در مقابل تعهدات مورد شناسایی قرار گرفته است که تعهدات مذکور، به صورت تعهدی در معاملات معوض نبوده اند؛ بلکه دادگاه به این دلیل، عوض را در چنین قراردادهایی مورد شناسایی قرار داده است که چنین تعهدی را الزام آور تشخیص داده است. اما نظریه ی علت در قالب دیدگاه نوعی، یک دیدگاه و نظریه ی صرفاً اقتصادی است (شریعت باقری، ۱۳۹۰ ص

۴۷). شاید به همین دلیل باشد که برخی از حقوقدانان گفته اند: «نظریه ی علت یا جهت به شکلی که در حقوق رومی- ژرمنی مطرح شده، در نظام کامن لا مورد بحث قرار نگرفته است.» (ره پیک، ۱۳۷۶ ص ۲۶).

## ۶- بحث و نتیجه گیری

۱- نظریه علت در حقوق، علت بر عهده گرفتن تعهد در برابر دیگری است و منظور از علت، علت غائی است نه علت در معنای فاعلی که در این مفهوم علت همیشه در یک نوع قرارداد یکسان است ولی جهت یا جنبه شخصی علت آن را به انگیزه و داعی نزدیک می کند.

۲- علاوه بر ایرادات مطروحه در نظریه علت مبنی بر اشتباه بودن، بی فایده بودن و تفسیر نادرست؛ اما با بررسی دلایل موافقان پی می بریم که دلایل ارائه گردیده از سوی مخالفان ناصواب و مبنی بر دلائل موثق نمی باشد.

۳- نظریه عوض بیانگر آن است که هر قراردادی که منعقد می گردد به جهت دست یافتن به عوض است که آن عوض هدف بلاواسطه از انجام آن عمل حقوقی است که این هدف در کامن لا عوض نامیده می شود؛ که البته مورد انعقاد حقوقدانان قرار گرفته مبنی بر آنکه نظریه عوض دارای اهمیت نیست چرا که ویژگی یک نظریه را نمی تواند داشته باشد ضمن آنکه اعمال نظریه عوض منجر می گردد برخی از قراردادها فاقد وصف تعهد گردند.

۴- گرچه در بادی امر نظریه عوض را همان دکترین علت می دانسته اند اما با بررسی پی خواهیم برد نظریه عوض با دکترین علت تمایز دارد و به لحاظ مبنایی با یکدیگر متفاوتند چرا که در کامن لا اعمال کننده نظریه عوض اصل را بر عدم لزوم دانسته و حال اینکه اعمال کننده دکترین علت مبتنی بر آن اصل نمی باشند ضمن آنکه در دکترین علت مقصود از علت در واقع نفی است که در مقابل تعهد شخص عاید او می گردد اما در نظریه عوض مسئله عکس آن می باشد.

## منابع

۱. امامی، سیدحسن. (۱۳۸۱). حقوق مدنی. ج اول، چاپ بیست و سوم، تهران، کتاب فروشی السلامیه
۲. امامی، سیدحسن. (۱۳۵۵). مفاهیم و ضوابط جدید در حقوق مدنی، تهران، کتاب فروشی السلامیه
۳. انصاری، باقر. (۱۳۹۰). حقوق رسانه. تهران، انتشارات سمت، صفحه ۳۱۸-۳۱۷
۴. بهرامی احمدی، حمید. (۱۳۹۰). دیدگاهی دیگر در تفسیر ماده ۲۰۰ قانون مدنی. تهران، فصل نامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، ش ۱۷.
۵. جعفری لنگرودی، جعفر. (۱۳۸۶). دوره حقوق مدنی، حقوق تعهدات، جلد ۱. تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. جوان، موسی. (۱۳۲۷). مبانی حقوق، جلد ۲، تهران، انتشارات رنگین.
۷. خندان، علی اصغر. (۱۳۹۱). کارل یاسپرس و نگاه وجودی به علیت. تهران، فصلنامه پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، پژوهش های هستی شناختی، دوره ۱، شماره ۲، از صفحه ۹۵ تا صفحه ۱۱۷
۸. سلجوقی، محمود. (۱۳۷۰). حقوق بین الملل خصوصی ج ۱، تهران. انتشارات میزان.
۹. ره پیک، سیامک. (۱۳۷۶). نظریه جهت در اعمال حقوقی. مطالعه تطبیقی در حقوق ایران، اسلام، رومی ژرمنی و کامن لا، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۰. شریعت باقری، محمدجواد. (۱۳۹۰). اسناد دیوان کیفری بین المللی. انتشارات جنگل، صص ۵۰-۳۸
۱۱. شهیدی، مهدی. (۱۳۹۰). حقوق مدنی ۳، "تعهدات"، ج پنجم چاپ پنجم، تهران، انتشارات مجد.
۱۲. صفایی، سیدحسن. (۱۳۸۵). نظریه جهت در قراردادها، مطالعه تطبیقی در حقوق اسلام، ایران، فرانسه. نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۸.
۱۳. عمید، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی عمید. جلد ۲، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ۲۳

۱۴. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۸). قواعد عمومی قراردادها. جلد ۲، تهران، شرکت سهامی انتشارات.

15. Busch, D. (2002). the principles of European Contract Law & Dutch law, A commentary, Kluwer Law International.
16. Zimmermann, R. (2004). comparative Foundations of a European Law of set-off & Prescription, Cambridge University Press.
17. Atyvah, M. (1986). comparative Foundations of European Law. New York: Palgrave Macmillan.
18. Gordly, R. & James, R. V. (2000). Principles of international law in the world, Journal of law Studies, 186 (6), pp 403-541
19. Furmston, A. (2000). A Handbook of law study: 18 th edition. IKOGAN publication.

## The Relation between the doctrine of causation and theory of consideration for contracts law

Omid GHolamalitabar Firozjani

*Ph.D student University of Science and Culture, Tehran, Iran*

---

### **Abstract**

Doctrine of causation means undertaking the commitment against another. So, some of the layers believe that theory of consideration relates to doctrine of causation nearly, and is affected by doctrine of causation. Because consideration is what as substitute to be undertaken commitment. But we will understand that has difference with doctrine of causation base on foundation and forming doctrine of causation, and isn't retractable.

**Keyword:** doctrine of causation, theory of consideration, commitment.

---